

# رازت را به ما بگو

احمد طالبی نژاد

محمود دولت‌آبادی

دولت‌آبادی است و اگر بنا به سلیقه شخصی باشد، من آن را پس از جای خالی سلوچ و کلیدر قرار می‌دهم. روز و شب یوسف در باب نوجوانی است. نوجوانی سخت آدمی از طبقه محروم اجتماع که البته بر فقر او تأکید نمی‌شود. تکیه اصلی بر دغدغه‌های درونی نوجوانی است که خود را در معرض خطر می‌بیند. سایه‌ای دائم در هر مکان و زمان او را تعقیب می‌کند. این سایه کیست و چه می‌خواهد؟ هم‌کلیش به اندازه دوتا آدم معمولی به نظر می‌رسید... مثل یک گاو یا کتره... یک نیم‌تنه گشاد باید تنش باشد... سینه و سردوش‌هایش باید خالکوبی باشد... و این دستمالی که همیشه دور پنجه‌ها و مجش پیچانده، چقدر چرک باید باشد... سایه‌ای که یوسف را تعقیب می‌کند. تندیس کاملی است از گزافه‌ها و وحشی‌گری. مردی قطعاً نمادین که ذهن ساده اما پرتلاطم یوسف را از وحشت آنباشته است. یوسف که البته کلاس قرآنی می‌روید و پیش استادش می‌نویسد و روحی حساس و جوگر دارد. تعقیب لوست تا حدی که او می‌کند و سوار می‌شود و...

روز و شب یوسف داستان نیمه بلند محمود دولت‌آبادی اوایل دهه پنجاه نگاشته و در بهار ۸۳ منتشر شده است. برای آنان که آثار او را دوست دارند، چاپ این داستان فرصت مغتنمی است تا به واسطه آن با یکی از دغدغه‌های همیشگی دولت‌آبادی یعنی ذهن‌گرایی بیش‌تر آشنا شوند. شیوه‌ای که در سلوک به اوج رسید و کار خواندن آن را بر انبوهی از مخاطبان همیشگی دولت‌آبادی دشوار کرد. آنان که جوانی‌شان را با جای خالی سلوچ، کلیدر و آثار واقع‌گرای او سپری کرده بودند، ناگهان خود را در مقابل اثری یافتند که چندین مدخل و ده‌ها کوچه پس‌کوچه دارد که جمع‌وجور کردن آن‌ها به وقت خواندن، به‌راستی دشوار است. روز و شب یوسف به گفته مؤلف در مقدمه کتاب که با نثری فاخر - همان نثر بی‌هنگام و کلیدر - نگاشته شده، در فاصله‌هایی که میان نگارش جلد‌های متعدد کلیدر ایجاد شده، همراه با چند اثر دیگر به رشته تحریر درآمده است. اما پس از گرفتار شدن دولت‌آبادی به مدت دو سال در سال ۱۳۵۳، گم‌و‌گور شده است. همراه با اثری حجیم‌تر به نام پایینی‌ها که هرگز یافت نشده. «قصا را، در آخرین خانه‌تکانی نسخه‌تایپ‌شده مندرس و دستخطی از آن یافت شد. و این دفتر که شما پیش رو دارید، همان بازمانده‌ی قریب سی سال پیش است...»  
به این ترتیب اثری از گزند روزگار مصون مانده که به گمان من، با همه اشکالاتی که دارد، از بهترین آثار



«چکاره می توانست باشد؟ طواف؟ بارفروش میدان؟ دلال گاراژ؟ سلاح؟ قاچاقچی؟ باغدار حومه؟ اجاره کار؟ سر استا؟ بامیه فروش دوره گرد؟ ماست بند؟ شاطر نه نبود. بود؟ حلیم پز چی؟ در میان مشاغلی که نویسنده برمی شمرد، برخی به مضمون مورد نظر او نزدیک ترند. مثل بامیه فروش دوره گرد که یادآور یکی از منفورترین تیره روزان عصر ماست. اصغر قاتل که بامیه فروش بود و به بچه ها تجاوز می کرد و آن ها را می کشت. هر چند همه مشاغلی که از شان یاد می کند به نوعی پس زمینه لمپنی دارند، ولی نویسنده می گوید تا در مورد برخی با احتیاط عمل کند. به ویژه در مورد شاطر و حلیم پز تردید می کند. در حالی که بامیه فروش دوره گرد، به سابقه ذهنی خواننده نزدیک تر است و با مضمون هراسناک اثر همخوانی بیش تری دارد. مضمون اثر چیزی نیست جز حسی که برای اغلب نوجوانان به ویژه در آن سال های دور، وجود داشت و به عنوان راز شخصی آن را با کسی در میان نمی نهادند. حسن تهدید و تسخیر توسط کسی. یوسف در راه برگشت به خانه سوار اتوبوس دو طبقه می شود. در طبقه دوم می نشیند و حس می کند آن موجود دهشتناک که سوار شده و در ردیف پشت سر او نشسته است. وهم برش می دارد. اتوبوس ایستگاه به ایستگاه، خلوت تر می شود. «خوب است امشب تنهاش بگذارند. مردم که بودند - گرچه از باطن یوسف هیچ نمی دانستند - اما او احساس اطمینان می کرد... اگر بودند، یوسف افلا تا ته خط خودش را ایمن حل می کرد. اما حالا... پس گردش می سوخت. این بخار باید از دهن مرده گنده ای بیرون بزند. این بخار باید خیلی غلیظ باشد. باید بویناک باشد... نه، این نفس آدمیزاد نیست. یک چیز دیگر است. نفس دیو است.»

خان ومان یوسف در جایی است که تصویر ذهنی مخاطبان اثر نسبت به آن مکان ها، مثبت نیست. کوجهایی تنگ و باریک، مردان همیشه مست و زنان همیشه مظلوم که کتک خورشان ملس است و اگر شبی را بی مشت و لگد شوهران بی عارشان سر به بالین بگذارند تصور می کنند، معجزه های رخ داده است.

پدری کاری و مهربان، که صبح با «بسم الله» از خانه بیرون می رود و شب خسته و وامانده تن بی رمقش را به

رختخواب می کشاند. مادرش هم فقط «سر نکان می دهده و گاهی هم موهای دخترش صدیقه را می کشد که چرا با پسرهای همسایه حرف زده است. در چنین وانفسایی، یوسف از هر طرف خود را شکننده و در معرض خطر می بیند. مرد کبری شکم گنده، حتی اگر یک تصور باشد، باورش برای یوسف مایه شرمساری است. «اگر برمی گشت و مشت محکمی توی پوزه همو که پشت سرش نشسته بود می کوفت چه می شد؟... از رسوایی می ترسید... فکر فردا را می کرد. فردا میان سر و همسر چه جور سر بلند کند؟... نمی خواست برای خودش سرشکستگی بار بیآورد... نگذاشته بود پشت سرش حرف در بیآورد... فقط می خواست خودش را نگاه دارد. دوسه سال، فقط دوسه سال دیگر. تا این که ریش و سبیلش خوب در بیآیند... چه خوب می شد اگر صورتی بزرگ می داشت با چند جای زخم کار... چه خوب بود اگر سینه اش پر موی بود... یک ضامن دار دسته شاخی چه خوب بود...» و از این دست آرزوها که هر نوجوانی در آستانه ورود به جوانی دارد. برای دفاع از خود به بهر کشیدن خود که نتیجه هر دو یکی است. ساختن فضای امن پیرامون خود با ابزاری که زمانه به زمانه نو می شوند. مهم ترین و میرم ترین آرزوی هر نوجوانی، گذار از آن مرحله و رسیدن به جوانی است که می تواند مقدمه ای باشد برای کسب استقلال، و یوسف در حسرت چنین آرزویی می سوزد و می سازد. «رفتن به سر بازی یکی از امیدهای یوسف شده بود. سر بازی در نظر او یعنی مرزی که آدم قدم به مردی می گذارد. یعنی گذرنامه بلوغ.» و یوسف خود را به آب و آتش می زند تا این مرز را پشت سر بگذارد و از سایه مردی که همواره در پی اوست، در امان بماند. سایه مرد، نماد همه تهدیدهای دوران نوجوانی است. دولت آبادی به شیوه سلوک که در آن چند «قبی» در هم تنیده می شوند تا اشتراکات شان عیان شود، این جا هم روی چند نام تأکید می کند. یکی خود یوسف، دوم علی اکبر و سوم حضرت یوسف که این هر سه به نوعی قربانی می شوند. یوسف قربانی زیبایی و جمال خود و علی اکبر قربانی شجاعت و جوانی خود. «چه هیاهویی؟ روز عاشورا، گریه، گریه، مادر علی اکبر نوحه می خواند. کمرش خم شده بود. پدرش دیگر سر به سنگ

روز و شب یوسف  
نویسنده: محمود دولت آبادی  
ناشر: انتشارات نگاه  
چاپ اول: ۱۳۸۳  
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۷۰۰ تومان

نمی کوفت. مبهوت مانده بود... زن ها بیش ترشان با چشم های مات می گریستند... شب برای علی اکبر حجله بستند. علی اکبر، وقتی که بود چه تیرو کمان خوش دستی داشت... چرا صورت علی اکبر را نمی شد شناخت؟»

و یوسف داستان، به این ترتیب خود را به دو شخصیت مظلوم دیگر تاریخ نزدیک می کند. او خود را در مسلخ پندارهای اخلاقی فدا می کند. «دست های درشت و گوشنالودی بیخ گلویش را می گیرد. دارد خفه می شود... مهلت درد به یوسف نمی دهد. خون داغ و روشنی از خرخره اش فواره می زند» و ناگهان ذهن جایش را به واقعیت می دهد. پیش چشمان یوسف، گوسفندی قربانی می شود. آن هم توسط همان سایه هولناک که اینک تجسم پیدا کرده است. «از دندان هایش تکه های شکمبه آویزان است. عرق تنش بوی خون مرده می دهد.» با دیدن این صحنه خشونت بار، یوسف از فرط جنون، رها می شود و دیگر سایه ای را دنبال خود حس نمی کند، اما توهمی دیگر ذهنش را پر می کند. توهمی که بوی عشق می دهد. «تن یوسف آرام به چاه می رود. در چاه چارزانو می نشیند و پشتش را به دیوار تکیه می دهد. صورتش دارد به او نگاه می کند. به بالا، به پیراهنش. پیراهن خونی است. پیراهن خونی روی دست های سایه است... سایه پیراهن یوسف را روی گردن گرگ می اندازد.

گرگ می ایستد و به ته چاه نگاه می کند. گرگ چه آرام و معصوم است. صورت یوسف به او می خندد. این ها همه نشانه هایی است که در داستان یوسف و زلیخا نشانه اند و به این ترتیب، یوسف با آمیزه ای از خشونت و عشق، خود را قربانی می کند تا از آن کابوس لعنتی رها شود. او خود را حتی از بند خانه می رها کند تا یکسره از هر قید و بندی رها شود. به کوچه می رود. در حالی که چاقویی در دست دارد، تصور می کند که با تیغه چاقو می تواند همه آن های را که او را تهدید کرده اند سر به نیست کند. اما ناگهان «انگشت یوسف بی اختیار ضامن چاقو را فشرده. تیغه چاقو بیرون جهید، شلوار و تکه ای از رانش را جر داد و یوسف طعم خون گرم را روی پوست ران خود حس کرد. ترسش ریخت...» و رهایی از پندار با زخم زدن بر خود و بیرون کشاندن خون اثبات شده در رگ ها فرا دست می آید. یوسف مقابله با تهدید را با زخم زدن بر خود آغاز می کند.

لحن کلی اثر همانند دیگر آثار آن دوره دولت آبادی، حماسی و احساسی است. با این تفاوت که او برخلاف برخی آثار آن دورانش نکوشیده است تنها در دایره بسته مصالح سیاسی روز، خود را اسپر کند. به همین دلیل این اثر همچنان تر و تازه و «به روز» جلوه می کند. فضای کلی اثر با زبان شیوای دولت آبادی و سبک اختصاصی او هماهنگ است. راوی دانای کل است و اوست که در ذهن شخصیت اصلی نفوذ و درونش را بر ملا می کند. این سبک در آثار بعدی دولت آبادی به ویژه دو اثر سترگ جای خالی... و کلیدر تجلی بیش تری پیدا می کند. زبان و سبک او آمیزه ای است از روایت و قضاوت. به همین دلیل گاه چنان مطول می شود که حوصله خواننده را سر می برد. اما در این اثر قضاوت ها چنان در ساختار ذهنی داستان تنیده شده اند که همان لحن قاضیانه، روایتگر هم می شود و همین باعث شده تا در این اثر، چیزی اضافه به نظر نیاید. به هر حال روز و شب یوسف، برای شناخت کوشش های طاقت فرسای دولت آبادی در جهت دست یافتن به نوعی از ادبیات که در عین بومی بودن، می تواند جهانی هم باشد، اثر مهمی است. مهم ترین ویژگی اش این است که به رغم گذشت سی سال از نگارش آن، اصلاً کهنه به نظر نمی رسد. ▶